

گردباد سیچقان نیل

بالاخره گردباد سیچقان نیل در گرفت و انبوهی از موش و گاو و پلنگ و خرگوش و نهنگ و مار و اسب و گوسفند و میمون و مرغ و سگ و خوک در چهار گوشه دنیای من رخنه کرد.

گردباد آرام آرام با دایرةالمعادف مصاحب شروع شد: زیر عنوان: «سالهای خطا و اوینور»: «نام دوره‌ای دوازده ساله در نوعی گاهشماری منسوب به خطائیان و اوینورها که اصلاً چینی و ترکی است و پس از استیلای مغول در ایران رواج یافت. اسم هر یک از سالهای این دوره مرکب از اسم یک جانور به اضافه لفظ نیل است» و بعد «دوره مذکور از قدیم‌الایام بین ترکهای آسیای مرکزی معمول بود. در ایران بعد از اسم ماه سال را می‌آورند».

بعد رسیدم به سارتن که در تاریخ علوم خود، در فصلی که به وضع علوم در نیمه اول قرن میلادی اختصاص می‌دهد از کیمیای یونانیان و نجوم ایشان و رومیان صحبت می‌کند و می‌گوید در همه کشورهای شرقی از ترکستان گرفته تا ژاپن برای نامگذاری سالها، یک دوره دوازده ساله حیوانی را به کار می‌برند که در آن هر حیوانی به سالی تعلق دارد. نظم و ترتیب حیوانات همیشه به یک نحو است. موش، پلنگ، خرگوش، اژدها، مار، اسب، بزیاگوسفند، میمون، مرغ، سگ و خرس یا خوک. از همین اسامی حیوانات برای نامگذاری دوازده ماه سال و دوازده روز و یا دوازده روز دوتایی استفاده می‌کنند. به نظر آقای ف. بل (بروزن خل و یا گل) این دوره دوازده ساله از مصر قدیم سرچشمه گرفته و آنهم در قرن اول. اگر این نظر صحیح باشد، خود دلیل دیگری است بر تأثیر فراوان یونانیان بر تمدنهای آسیای مرکزی و چین (ج اول، ص ۲۳۸). و بعد وقتی به فصل ابوالوفا (نیمه دوم قرن دهم میلادی) می‌رسد از ستاره‌شناس ژاپنی معروفی صحبت می‌کند به اسم ابسه‌مه (متوفای ۱۰۰۵) که بعضی از رویه‌های چینی را در نامگذاری سالها و دوره‌بندی زمان به ژاپن وارد کرد و بعد می‌گوید این دوره‌های شصت ساله سابقه‌ای قدیم دارد. چینیان خود می‌گویند که امپراتور زرد هوانگ‌تی که از امپراتوران افسانه‌ای ایشان است (۲۶۹۸ تا ۲۵۹۸ پیش از میلاد) این دوره را درست کرده است. این دوره شصت سال است و هر سال آن نامی دارد که با دو حرف مشخص می‌شود یکی از این حرفها از یک رشته ده تایی تین کان گرفته شده: عناصر پنجگانه را هر کدام دوبار حساب کرده‌اند و شده است ده تا. حرف دیگر از اسامی دوازده گانه حیوانات گرفته شده: تی چه. این دوره اخیر در سراسر

آسیای مرکزی و شرقی دیده می‌شود و ممکن است منشاء مصری داشته باشد. (ج اول، ص ۶۷۳).

بعد گرفتار مرحوم شاون شدیم که هفتاد صفحه‌ای در این زمینه قلمفرسایی کرده تا اصل و ریشه این دور اثنی عشری را پیدا کند (۱۹۰۶).

اول کار می‌گوید که این دور را اقوام مختلفی به کار می‌برده‌اند و اسامی چینی، آنامی، کامبوجی، سیامی، جانی، ژاپنی، ترکی باستان، سنگ نبشته‌های مغولستان، ترکی به نقل از الغ بیگ، ترکی به روایت بیرونی، فارسی، مغربی، منچو و تبتی را به دست می‌دهد و بعد می‌رود دنبال متنهای چینی و از جمله متنی را نقل می‌کند مال دوره مینگ (۱۱۴۴-۱۳۶۸) که نویسنده حیوانات دوازده گانه را با اسامی دوازده ماه ذکر می‌کند: «تسو نشانه بین است: تاریک است، مخفی است، ظلمت است. و موش را مظهر آن می‌داند زیرا که «موش مخفی می‌شود...» و به همین ترتیب تا آخر.

و بعد هم شعری را از مرحوم هورین نقل می‌کند که او هم در دوره مینگ زندگی می‌کرده و در هر سطر از شعر خود، اسم یکی از حیوانات را ذکر کرده. وجه صنعتی! و بعد به عصر مغولان می‌رسد و می‌گوید که مغولان ایران و چین، استعمال این دوره را تعمیم دادند: ارغون خان پسر اباقا خان چهارمین پادشاه ایلخانیان که «سیاست پدر را در جلب عیسویان و ایجاد روابط با سلاطین عیسوی برضد مصر دنبال کرد» و «در شعبان ۶۸۳ فرمان داد تا شمس الدین جوینی صاحب‌دیران را کشتند و عده‌ای از فرزندان را نیز هلاک نمود» و «سعدالدوله یهودی در دوره او وزارت یافت و قدرت و نفوذ اولطمه بسیار به مسلمان زد»، همان ارغون که «عده‌ای از شاهزادگان مغول و کسان و نزدیکان خود را نیز هلاک کرد و در آخر به سختی مریض شد و در مرض موت او سعدالدوله یهودی به دست مخالفانش کشته شد و چند روز بعد ارغون خان نیز وفات یافت» (دایرةالمعادف مصاحب) نامه‌ای به پاپ هونوریوس چهارم نوشت در سال تخاقوی نیل ۱۲۸۵ میلادی، نامه‌ای هم نوشت به فیلیپ لوبل (فیلیپ خوشگله؟) در اودنیل (۱۲۸۹ میلادی). سلطان محمد خدا بنده یا خربنده یا اولجایتو که «در کودکی بر حسب میل مادر غسل تعمید مسیحی کرده و نیکولاس لقب یافته بود اما در جوانی بر حسب میل زوجه خویش قبول اسلام کرد معهداً از وجود اختلاف در بین مذاهب اسلام در خاطر او شک راه یافته بود [و] عاقبت به مذهب شیعه گرایید... و با خاقان مغولستان و همچنین با پاپ و سلاطین فرنگستان روابط دوستانه داشت و آنها چون از تردد خاطر وی در مذاهب اسلام اطلاع یافته بودند وی را مخالف اسلام می‌پنداشتند و به مخالفت با پیروان محمد ترغیب می‌نمودند». (از همانجا) هم به همان فیلیپ لوبل نامه‌ای نوشت در سال نیلان نیل مطابق با ۱۳۰۵ میلادی.

و بعد هم البته مورخان این دوازده نام سال را بکار می‌برند: شرف‌الدین بدلیسی می‌نویسد که تیمور در شب سه شنبه پنجم شعبان سال ۷۳۶ هجری که سال سیچقان نیل است به دنیا آمد. و مرحوم شاون همینطور متن ذکر می‌کند، استناد می‌کند و حاشیه می‌نویسد که بالاخره ته‌وتوی قضیه را در بیاورد. و از جمله می‌نویسد که در زندگینامه هوانگ کیویو (۱۱۹۱ میلادی) می‌خوانیم که مادرش «شب در خواب موشی را دید که مرواریدی درخشان

در دهان دارد. از خواب پرید و در واقع هم هوانگ کیویو در سال موش به دنیا آمد. و همینطور. تا آنجا که می نویسد نخستین چین شناسان متنی را نمی شناختند که وجود این دوره قبل از قرن هفتم میلادی نشانی بدهد و بالاخره شاوان نشان می دهد. از قرن اول میلادی، این نظریه حیوانات دوازده گانه را در چین می بینیم. حال اینکه این هم قدیمیتر است یانه، خودش مساله ای است: وانگ یینگ لین می گوید قدیمیتر است چائویی می گوید نه. شاوان مرحوم هم از این دومی طرفداری می کند البته در صفحه ۸۱ اما دو صفحه بعد می نویسد که این دوره را از قرن اول مسیحیت چینیان به کار می برد. و همه احتمالات چنین حکم می کنند که این دوره قبل از قرن اول یا دوم پیش از میلاد و از چین نشده باشد و درختم داستان، نظر چاتویسی (۱۷۲۸-۱۸۱۴) را ذکر می کند که می گوید «این دوره دوازده ساله از تمدنهای شمالی سرچشمه می گیرد. در عصر خجستان هانها، هوهان سی برمرز کویید که بر او مرز را بگشایند و آمد در وویوان مستقر شد. مرد او با مردم عادی آمیخته و دوره دوازده ساله در امپراتوری میانی رواج یافت». بنا بر این کار، کارتر کهایبی است که در شمال چین بودند و پس از اینکه در سال ۴۸ میلادی، اقوا ترک آمدند و در میان چینیان مستقر شدند این دوره در میان چینیان هم رواج یافت. مرحوم شاوان دلایل دیگری هم می آورد که خوب نشان دهد این دوره را ترکان آسیای مرکزی درست کرده اند و این دوره اثنی عشری از جمله کالاهای وارداتی چین بوده است آنها هم واردان از نواحی ترک نشین. خوب، ترکها از کجا آورده اند؟ از هند؟ از کلدان؟ از مصر؟ شاوان مرحوم همه دلایل را رسیدگی می کند و می گوید: نه و نه رنه: «با توجه به اطلاعات موجود من فکر می کنم که ترکان مخترعان واقعی این دوره هستند و از ترکستان است که این دوره بر مصر و چین و جاهای دیگر رفته».

اینجا بود که ته دلم لرزید، قضیه داشت بیخ پیدا می کرد. نگاهی به دائرة المعارف مذاهب و اخلاق انداختم: آنجا قلمی شده بود که چینیان برای شمارش ایام و یا به قول علامه پریم مرحوم برای گاه شماری، زمان را به ادوار شصتایی تقسیم می کردند. روزها به ادوار شصتایی، ماهها به ادوار شصتایی و سالها هم. این ادوار شصتایی را از ترکیب دو دوره به دست می آوردند.

دوره اول دوره ای ده تایی است. اساس این دوره پنج عنصر آب، آتش، زمین یا خاک، چوب و فلز است. به این پنج عنصر، ضد هر یک را هم اضافه می کنند و به این ترتیب ده اسم «کان» عناصر بهشتی را به دست می آورند: کیا (چوب در حال نمو)، بی (چوب ساخته شده)، پینگ (آتش طبیعی)، تینگ (آتش مصنوعی)، وو (خاک) کی (خاکی که بر آن کار شده)، کنگ (فلز)، سین (فلز ساخته شده)، جین (آب جاری) و کوئی (آب ساکن).

دوره دوم، يك دوره دوازده تایی است که از دوازده شاخه زمینی (چی) درست شده و بر هر يك از این شاخه ها نام حیوانی گذاشته اند: تسه (موش)، چو (گاو)، بین (پلنگ)، مانو (خرگوش)، شین (ازدها)، سزه (مار)، نگو (اسب)، وی (گوسفند)، شین (میمون)، میو (خروس)، سیو (سگ) و های (خوک).

این دوازده چی را با آن ده کان يك به يك کنار هم می گذارند و از ترکیب هر کدام اسم

سالی یا روزی در می آید: روز اول می شود: کیا - تسه (چوب در حال نمو - موش) و روز دوم: بی چو (چوب ساخته شده - گاو) و همینطور هی آن ده تا را یکی یکی می گذارند پهلوی این دوازده تا تا اینکه شصت روز درست شود. و وقتی که دوره ده تایی شش بار و دوره دوازده تایی پنج بار تکرار شد، دوره شصت ساله تمام می شود و آنوقت دوره دیگری شروع می شود و باز سال «چوب در حال نمو - موش» خبر از روز از نو روزی از نو می دهد. باهر سلطانی که بیاید دوره تازه ای شروع می شود و هر سلطانی که برود دوره اش تمام می شود. و هفته ها در چین هفت روز نیست و شبانه روز از نیمه شب آغاز می شود و خودش به دوازده چی تقسیم می شود (پس هرچی معادل دوساعت شصت دقیقه ای است) و از این حرفها که کم کم حوصله را سر می آورد.

دائرة المعارف نویس می گوید که این تقسیم ایام به ادوار دوازده گانه از قدیم ایام در چین رواج داشته و در نوشته های ترکستان قدیم و مصر هم به چشم می خورد و آدم فضول را حواله می کند به چندتا مقاله آلمانی و از جمله پرسیشه کالاندر و سدرو که ایم چینش! از آقای مولر.

و بعد نوشته بود که شمسهای هندو چین هم گاهنامه ای به کار می برند که همین دوره های دوازده ساله حیوانی را دارد. به اعتقاد شمسها هر یکی از سالهای دوازده گانه از قسمتی از بدن حضرت پیغمبر (ص) می آید: موش از گوش چپ، گاو از سوراخ دماغ چپ، پلنگ از گوش راست و قس علیهذا. و خدا سال مار را اول از همه آفرید و ماه رمضان را هم و روز جمعه را هم.

در ژاپن هم باز تاثیر چین است: از هفته خبری نیست و همان دوره های شصت ساله و شصت روزه و هر دو بر اساس ترکیب آن ده عنصر و آن دوازده اسم حیوان.

بریتانیکا چیز تازه اش این بود که ده کان را «آسمانی» و دوازده چی را «زمینی» اسم گذاشته بود و در این حیص و ویص بود که از مرحوم لئوپولد دو سوسور خبر پیدا کردم که از چندین مقاله طول و درازی که درباره ستاره شناسی چینیان نوشته یکی را هم به این ادوار اثنی عشری اختصاص داده (۱۹۱۰).

این مرحوم قضیه را بیخدارتر مطرح می کند. اول می گوید که هان ای پسر بدان که چینیان معتقدند که بر این جهان فانی دواصل حکومت می کند: اصل بین (بروزن دین) و اصل یانگ (بروزن بانگ). بین، نشانه تاریکی است و یانگ، نشانه روشنی. این دو در آسمان و خدا پشت و پناهشان باشد. و بعد نظریه عناصر خمسه است که چینیان فکر می کردند پنج عنصر در جهان است: آب، آتش، چوب و خاک و فلز. و این عناصر زمینی است و زمین بهنجه زور آزمایی آنها. چهار عنصر از این پنج عنصر، هر کدام در یکی از چهار جهت اصلی قرار می گیرند و پنجمی که خاک - زمین باشد در وسط. به همین مناسبت هم چین را «امپراتوری میانی» می گفتند که جای آدمهای متمدن بوده است. در حالی که چهار جهت اصلی، جای اقوام خارجی است و وحشی و نامتمدن و پس بی تربیت. و در هر يك از چهار جهت، یکی از عناصر خمسه است و یکی از فصول اربعه سال: در شرق بهار است و چوب، در غرب پاییز است و فلز، در جنوب تابستان است و آتش و در شمال، زمستان و آب.

و البته این وسط بین ویانگ هم بیکار نشسته اند: اولاً برهريك از این عناصر تأثیر می گذارند و هر يك را به دو قسمت تقسیم می کنند اینست که از پنج عنصر به سلسله ده تایی می رسیم که همان ده کانی باشد که چینیان به کمک آن روزها را می شمردند. و ثانیاً که این چهار جهت اصلی خودشان تحت تأثیر دواصل هستند، چرا؟ چونکه بین در شمال نشسته است و یانگ در جنوب. بنابراین زمستان هم جای آب است و هم جای یین و تابستان هم جای آتش و هم جای یانگ. به این ترتیب یانگ و یین و آب و آتش و چوب و قلع، خودشان يك دور شش تایی را به وجود می آورند که شش حیوان اهلی مظهر آنهاست: شمال: خرس و گاو، شرق: خروس، غرب: سگ، جنوب: اسب و گوسفند. که در این میان گاو و اسب مظهر یین و یانگند و آن چهار تایی دیگر مظهر چهار فصل اصلی. دور اثنی عشری اینطوری درست شده که به این شش حیوان اهلی، شش حیوان وحشی (موش، میمون، اژدها (نهنگ)، مار، پلنگ و خرگوش) هم اضافه کرده اند و به این ترتیب دور اثنی عشری به وجود آمده که همان چی باشد و دوازده شاخه زمینی.

و بعد مرحوم سوسور می پردازد به بحث درباره هر يك از این حیوانات و اینکه هر کدام تحت تأثیر یین هستند یا یانگ. و از جمله اینکه موش، زمستانی است و تحت تأثیر یین که عنصر نمناک، تاریک و مخفی است و موش هم در جاهای نمناک و تاریک پنهان می شود. موش مظهر همه خصائص اصل یین است: نم را دوست دارد، توی سوراخ زندگی می کند، پنهانی و آرام خراب می کند، شبها بیرون می آید، در تاریکی روزگار می گذراند و بالاخره پوشیده از چشم است.

به این ترتیب همه چیز به هم مربوط است و از همین جاست که مرحوم سوسور پنجاه شاوان مرحوم را بی زند: دور اثنی عشری از دو دور مجزاتشکیل می شود: شش تایی حیوان اهلی و شش تایی حیوان وحشی و هم این حیوانات وحشی و هم آن حیوانات اهلی جزوی از کیهان شناخت چینی هستند و وارداتی نیستند و ترك و تاتار سازنده آن نیست. و در این میان عرق ملی به جوش آمد و يك خورده بیگانه پرستی را گذاشتم کنار که دستی به سر و روی خودمان بکشم. مع التأسف نسخه خطی کتاب خواجه نصیر را که در دیوان هند لندن است به دست نیاوردم و مجبور شدم که در هجر بی بی - نسخه خطی کتب مطبخی را دریایم. (این کتاب را بعدها دیدم ولی مفید فایده ای نشد)

بیرونی در آثار الباقیه می نویسد که مسلمانان در عهد پیغمبر هر سالی را که میان هجرت و وفات بود به نام مخصوصی که از واقعه ای که در آن سال روی داده بود حکایت می کرد نام گذاشته بودند و نخستین سال پس از هجرت را سنة الاذن می گفتند و سال دوم را سنة الامر بالقتال و... و همین که یکی از این نامها را به زبان می آوردند کفایت می کرد که بگویند چه سال هجری است. بعد هم در جای دیگر جدولی به دست می دهد از نامهای ماههای سال در نزد اقوام مختلف و به این مناسبت می نویسد که ترکان نامهای سیچقان واود و پارس... را بر ماههای خود می نهند. در التفهیم هم می نویسد که «سغدیان و خوارزمیان و مانند ایشان نامها دارند، هر روزی را از ماه و لکن سخت مشهور نه اند... و زودتباها شوند به تسخت کردن بی تیمار...»

و بعد رفته سراغ زیچ الخ بیک بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان که می نویسد «ومنجمان خطا و ایغور شبانروز را یکبار به دوازده قسم کنند و هر يك را چاغ گویند و هر چاغی را نامیست بدین ترتیب:

به خطای: ژه، چیو، یم، ماو، چن، صز، وو، وی، شن، پوو، سو، خای.
به ترکی: کسکو، اوپ، پارس، طوشقاق، لوی، یلان، یوند، قوی، پیچین، داقوق، ایت، طنغوز»

و بعد «حکماء خطا و ترکستان روزها و سالها را دوری نهاده اند که بر دوازده می گردد چنانچه اقسام شبانروز را به همان نامها که مذکور شده. لیکن خطایانرا دوری دیگر است که برده می گردد... و چون این دور را با دور دوازده گانه ترکیب کنند دوری حاصل آید که بر شصت گردد و روزها را بر آن دور می شمارند و آن روزایشان را به جای هفته است ما را و ما این دور را دورستین خوانیم... و خطایان سالها را نیز به دورستینی شمردند...» و از اینجا فهمیدم که به جای پرزیدنت مائو، کثیرالانتشارها باید بنویسند ماو و بنده حقیر هم در این میان نباید بنویسم «چی» بلکه چاغ.

در این حیص و بیص قضیه چندتا بیخ پیدا کرد.
بیخ اول موقعیست که یکنفری مقداری سند چاپ می کند در باره «انتشار مسیحیت در آسیای علیا» و علامه هالوی هم می آید و این خبر میمنت اثر را به اطلاع خوانندگان مجله تاریخ مذهب می رساند آنهم در سال ۱۸۹۰. علامه مرحوم ضمن خیلی حرفهای دیگر، می نویسد که این اسناد ریشه تاریخی اسامی را که ترکان بر سالها می نهند روشن می کند. می پرسید چطور؟ اینطور: ترکها دور دوازده ساله را از چینیان گرفتند اما دور چینیان اسم حیوان ندارد. چرا؟ چونکه چینیان هر سال را فقط با حرفی مشخص می کنند که «به نظر نمی رسد معنای خاصی داشته باشد.» پس ترکها این اسامی را از کجا آورده اند؟ خوب، جزو این حیوانات، میمون هست و خرگوش و خروس که اولی در میان ترکان نیست و دومی و سومی هم به زحمت پیدا می شود. پس حتماً این حیوانات از مناطق جنوبیتر آمده اند. اگر اینطور باشد، باید حدس زد که مخترعان این دور دوازده ساله از یکی از قسمتهای آسیای سفلی آمده اند و به يك منظوری میان ترکان سکنی گزیده اند. از همه این نظرها، چنین می شود نتیجه گرفت که این کارمبلغان مسیحی بوده که برای اشاعه و تبلیغ دین مسیح به این نواحی آمده اند. و البته چند دلیل هم این حدس را تقویت می کند: مسیحیت ابتدایی دو کانون تبلیغ داشته یکی مصر و دیگری سوریه. فعالیت مبلغان سوریه در آسیای مرکزی شناخته شده است اما از فعالیت مبلغان مسیحی مصری که قطعی است خبر زیادی نداریم. با این حال مسلم است که وقتی مبلغان مصری، می خواستند بیایند به آسیای مرکزی می بایستی در سوریه هم اقامتی بکنند و با مبلغان آنجا هم همکاری کنند و به این طریق عنصر مصری در عنصر سوریه ای جذب می شده. بعد هم می دانیم که مصریها در ارمنستان تبلیغ می کرده اند، خوب، چه دلیلی دارد که این «مبلغان خستگی ناپذیر» فقط در ارمنستان مانده باشند و از آنجا دورتر نرفته باشند؟ اگر چنین باشد احتمال زیاد دارد که مبلغان قبلی - مصری این اسامی را در ترکستان رواج داده باشند: حیوانات و مظاهر حیوانی نقش اساسی در مسیحیت دارند و

گاهی همراه حواریون و قدیسین هستند و گاهی هم مظهر آنها. شك نیست که کانون اصلی و شاید هم تنها کانون این تصورات حیوانی، مصر بوده: در مذاهب مصر قدیم، اغلب خدایان، به صورت حیوان درمی آمده اند و مصریان بعضی از حیوانات مثل تمساح، گربه و گاو را هم در معابد خود نگه می داشته اند و اجساد آنها را محترمانه مومیایی می کرده اند. خلاصه کلام، مصریان، حیوانات و خصوصاً بعضی از آنها را شایسته ترین مظاهر خدایان خود می دانستند. خوب، وقتی هم که مسیحیت رواج پیدا کرد سخت است بارو کنیم که یکباره مصریان با این معتقدات قطع رابطه کردند. محتمل است که این تصورات تغییر شکل داده باشد و با مذهب جدید توافق یافته باشد. خدایان حیوان چهره مصر قدیم، مظاهر حواریون و شهدای مسیح شدند و به وسیله مبلغان در میان مردم رواج یافتند. بنا بر این جای تعجب نیست اگر مبلغان قبطی - مصری اسامی دوازده حیوان را به عنوان مظهر حواریون دوازده گانه مسیح به قبایل ترك یاد داده باشند و بعد هم البته ترکها این اسامی را بر روی سکه های بی نام و نشانی گذاشته باشند که از چینیان گرفته اند!

به دنبال این حرفها، مرحوم ژوزف هالوی مقدار معتدله دیگری حدس می زند که این حدس اولیه خودش را قطعتر کند و در آخر به طور قطع بگوید که این همه از نتایج تبلیغ مذهب تمدن آوری است که مسیحیت باشد آنها احتمالاً به دست کشیشهای قبطی که احتمالاً، بل یقیناً معتقدات مصر قدیم را به لباس مسیحیت در آورده اند و بخورد خلق الله داده اند در همه جا و از جمله در ترکیستان که دورانی عسری را از چینیان گرفته بود و دنبال اسم برای سالهایش می گشت و از این فرصت استفاده کرد و نام حیوانات مصری را که مسیحی شده بودند بر سالهای چینی - ترکی گذاشت.

البته شاید سخت باشد که از این همه احتمال و حدس و گمان نتیجه ای به این قطعیت گرفت ولی مرحوم هالوی چنین می کند و چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار.

بیخ دوم موقعی پیدا شد که يك آلمانی هم به اسم فرانتز بول (۱۹۰۴) وارد معرک می شود و می گوید که این دورانی عسری را توکروس خان بابلی درست کرده که در قرن اول میلادی زندگی می کرده و اسامی دوازده تا حیوان را انتخاب کرده که روی دوازده ساعت صدویست دقیقه ای شبانه روز بگذارد، به این ترتیب: گربه، سگ، مار، عنکبوت، خر، شیر، بز، گاو، قرقی، میمون، لك لك و تمساح. مرحوم بول در يك نسخه خطی و آتیکال پیدا می کند که این دوازده تا اسم را روی دوازده کشور گذاشته اند: ایران: گربه، با بل سگ، مار: کاپادوکیه، ارمنستان: عنکبوت، آسیا: خر، یونانی: شیر، لیبی: بز، ایتالیا: گاو، کرت: قرقی، سوریه: میمون، مصر: لك لك و هند: تمساح. و نتیجه می گیرد که این دور دوازده گانه کار مصریها نیست، کار کلدیهای هاست و از آنجا هم رفته در ستاره شناسی مصری و هم رفته در کشورهای آسیای شرقی.

بیخ سوم موقعی پیدا شد که فهمیدم مرحوم هالوی در ۱۹۰۶ دوباره قلم به دست می گیرد و پس از مقاله مرحوم علامه شاوان می نویسد که حرفهای فرانتز بول درباره فعالیت توکروس خان بابلی منجم قرن اول میلادی درست، آن حدسهای ۱۸۹۰ منجم، خیل آبکی، اما دلایل علامه شاوان هم آدم را قانع نمی کند و نتیجه می گیرد که توکروس خا

بابلی مخترع این دوره دوازده ساله است و آنرا هم برای پیشگویان مصری درست کرده و به همین مناسبت هم اسامی خدایان هندی را به کار برده! و بعد هم آنکه اول گنت که این دوره چینی نیست و خیلی قدیمی است من بودم به شهادت مقاله ۱۸۹۰.

بعد معلوم می شود که این توکروس خان بابلی دورانی عسری را با اسامی دوازده گانه صور منطقه البروج مطابقت می دهد (نامهای پارسی بروج را بین الهالین گذاشتیم همراه با استدعای دعای خیر): گربه نشسته = حمل (بره)، سگ یا شغال = ثور (گاو)، مار = جوزا (دوپیکر)، عنکبوت = سرطان (کرزنك)، خر = اسد (شیر)، شیر = سنبله (خوشه)، بز = میزان (ترازو)، گاو = عقرب (کژدم)، قرقی = قوس (نیاسب)، بوزینه نشسته = جدی (بهی)، لك لك = دلو (دول)، تمساح = حوت (ماهی).

شش حیوان اول، ساعت های روشن روز، مظهر خدایان خورشیدی هستند که همه در مصر مورد پرستش بوده اند و شش حیوان دوم مظهر خدایان غیر خورشیدی.

و به این ترتیب دور اثنی عشری هم با صور منطقه البروج، هم با خدایان مصری و هم با خدایان یونانی هماهنگی پیدا می کنند و می توانند زندگی روزمره را اداره کنند. پس توکروس خان بابلی کاری کرده که دل همه را به دست آورد و موجب حسادت یونانی و مصری و جریحه دار شدن احساسات ملی و معتقدات مذهبی آنان نگردد.

مرحوم هالوی به این مسأله هم توجه می کند که این دوازده حیوان همان دوازده تایی چینی نیستند و می گوید ضمن راه و رفتن از غرب به شرق، اسامی عوض شده است و مثلاً ایرانیان حتماً گربه را کنار گذاشته اند و موش را وارد کرده اند و یا شیر را برداشته اند و پلنگ را جایش گذاشته اند و از این قبیل کارها، تا به آن دوازده تایی خودمان رسیده اند و باز نتیجه می گیرد که این دور دوازده گانه فقط در مصر می توانسته به وجود آید آنها مصر قرن اول، محل برخورد والتقاط فرهنگها و دور آسیایی يك روایتی است از دور توکروس خان بابلی.

بیخ دیگر قضیه آنجا بود که خواب نما شدم و علامه محمد بن عبدالوهاب بن عبدالعلی را به خواب دیدم، با همان فکلش و یقه شکسته و عینکش. فقط دوتا بال زیاد ترا داشت آنها از آن بالهای فرشته های کتابهای چاپ سنگی. آرام آرام راه می رفت و نسخه خطی می خواند. عرض ادب کردم و از احوالش جويا شدم. فرمود که به غور در صرف و نحو عرب مشغول است و اضافه کرد: «از میان همه علوم متداوله نمی دانم به چه سبب از همان ابتدای امر شوقی شدید به ادبیات عرب گریبانگیر من شد تا اکثر ایام صبی و شباب در شعب مختلفه این فن بخصوص نحو صرف گردید و عمر گرانمایه در اشتغال به اسم و فعل و حرف در گذشت و اکنون که تأمل ایام گذشته می کنم و بر عمر تلف کرده تأسف می خورم باز یکی از بهترین تفریحات من مطالعه شرح رضی و مغنی اللیب است که برای من احلی من وصل العیب است. العادة كالطبيعة الثانیة» دیگر مجالش ندادم و تروچسب قضیه توکروس خان بابلی را پرسیدم که به تندی گفت توکروس نه و طینتروس البابی و گاهی هم تنکلوشا البابی القوفانی و این همان کسی است که کتابی در نجوم داشته که در زمان انوشیروان هم به پهلوی ترجمه شده و منجمان اسلامی هم از راه این ترجمه و یا ترجمه عبرانی آن، با این کتاب آشنا شده اند.

ابوبکر احمد بن ابن وحشیه از آن به اسم کتاب صودالدرج والحکم علیها فیما تذل علیہ
طوالح المولودین نام می برد و نسخه ای هم از آن را در یکی از کتابخانه های شخصی تهر
من سراغ دارم. در الفهرست ابن الندیم (طبع گوستاو فلوگل آلمانی) هم به صورت «کتاب
الموالید علی الوجوه والحدود» می بینیم آنها منسوب به طینقروس بابلی. ابو معشر بلخ
هم به کتاب تکنلوس اشاره می کند. پس معلوم می شود که این توکروس بابلی، در زی
فارس برای خودش اسم داشته آنها که یکی بلکه چندتا: تکنلوش، طینقروس، تینکلوش
تینکلوس و گاهی نسبت بابلی به او داده شده و گاهی هم نسبت قوفانی که منسوب به قور
است که حالا به عقر قرف معروف است. پس توکروس خان بابلی می شود طینقروس عقر قوفانی
و علامه گفت که در چنین وضعی به کاربردن لفظ توکروس نه تنها سخیف و ناصحیح اس
بلکه از تزلزل مراتب وطن پرستی حکایت می کند. معصومانه گفتیم در آثار علامه پریم سی
حسن خان، توکروس ضبط شده است و در وطن پرستی اوشک روانیست. که «یکبار ه حوصا
علامه سر رفت و منفجر شد» و گفت علامه پریم چه ها که در حق من نکرد از جمله آنکه در جت
بین المللی اول «من مدت چهار سال ونیم تا ختام جنگ در برلن ماندم شرح خدمات و مشقات
که من از قحط و غلای عمومی در این مدت مانند همه اهالی آن مملکت فلک زده کشیدم
گنجایش امثال این سخن بیرون است... اینکه می گویم قحط و غلای «عمومی» مقصود
اینست که در قحط و غلای معمولی غالباً تنگی ارزاق منحصر به یکی دو فقره است مثلاً
نان یا گوشت یا غیر آن دو. ولی در این مدت جنگ در آلمان به واسطه محاصره بری و بحر
دول منفقه که یک زنجیری گرداگرد آن مملکت کشیده بودند همه چیز مطلقاً به طور کم
از نان و آرد و گوشت گرفته الی سبب زمینی و برنج و جمیع حبوبات و شیر و پنیر و روغن و اقس
دهنیات و لبنیات و نند و شکر و مربا و عسل و صابون و حتی ارسی و حوله و ملحفه
پشمینه جات بکلی نایاب و بوجه من الوجوه پیدا نمی شد و ارزاق ضروریه را دولت به دست
گرفته بعدد رؤس به هر نفری سهمی معین در مدتی معین توزیع می کرد ولی چه مقدار! مثلاً هفته
۲۶ سیرنان و سه سیر گوشت و ۵ مثقال (۲۵ گرام) روغن! و ماهی چهار سیر و نیم قند و یک عد
تخم مرغ! و سایر شیا به همین قیاس و تناسب. و این را هم عرض کنم که ما ایرانیان نس
به سایر اهالی مملکت خوش بخت تر بودیم زیرا به مساعی و اقدامات آقای سید حسین خان
عنوان اینکه ماها [کذافی الاصل] خارجه بیطرف و مهمان دولت آلمان هستیم به هر یک
ماها [و هم کذافی الاصل] ارزاق مذکوره سهم مضاعف می دادند یعنی به جای هفته ای پن
مثقال روغن به ماده مثقال (۵۰ گرام) و به جای ماهی یک تخم مرغ، به ما دو عدد ص
بی کسر تخم مرغ مرحمت می شد! و با همه این مساعی و اقدامات تخم مرغی علامه پر
از آن لحظه که دینم طینقروس یا تکنلوش بابلی العقر قوفانی را توکروس نوشته است
مراتب وطن پرستی او شک کردم و دانستم که آن کس که به ذخایر ملی و معارف قومی چ
تجاوزاتی می تواند بنماید ذخایر معدنی و انسانی را می بایست به چوب حراج فروخا
باشد...

همه این حرفها درست و جای همه علامه ها هم روی پلک چشم همه غیر علامه ها
قضیه سیچقان نیل چطور می شود؟ یکی گفت سیچقان نیل را ترکها به چینی ها دادند، بک

دیگر گفت چینیها به ترکها، سومی مصریها به هردو و چهارمی هم بابلیها به همه. بالاخره
عاقبت کار چه می شود.

مرحوم سوسور ول کن معامله نیست. دوباره يك مقاله می نویسد (۱۹۲۰) درباره
دور حیوانات دوازده گانه. و اولش می گوید که نه اینکه بعضی گفته اند مقالات گذشته ات
شلوغ و بلوغ است حالا روشن تر و منظم تر می نویسم. و بعد همان حرفها را کم و بیش البته
منظم تر تکرار می کند و نتیجه می گیرد که در هر حال این دور منشاء چنین دارد و با مصالح
چینی ساخته شده و در این هیچ حرفی نیست. قدیمترین اشارات به وجود چنین دوری هم در
آثار چینی قرن ششم پیش از میلاد (۵۴۵) پیدا می شود و علاوه بر این همه مان می دانیم که
این دور از قرن اول میلادی درست و حسابی معمول بوده است. حالا ممکنست در اواخر
دوره چو (دو قرن پیش از میلاد) این دوره کم و بیش متسوخ شده باشد و بعد در دوره هان
(حوالی ظهور مسیح) تحت تأثیر اقوام ترک دوباره رواج پیدا کرده باشد. چرا؟ چون «این
اسامی حیوانات برای اقوام وحشی که تحت سلطه چینیان درآمده بودند راحت تر بوده و
آنها هم آنها را پذیرفته اند.»

مرحوم سوسور کم کم پا را از اینهم جلوتر می گذارد و اوستا را می خواند و اول
یادداشتی می نویسد (۱۹۲۲) در باره اینکه ثنویتی که در زند و اوستا می بینیم و بین ویانگ
چینی خیلی به هم شبیه است و بعد هم نشان می دهد که در بندهش و دراوستا، آسمان ایران هم
مثل آسمان چینی است: اهورامزدا آن وسط و بعد هم میترا و آناهیتا که میترا همان یانگ
چینی باشد و آناهیتا هم بین چینی. و بالاخره نتیجه می گیرد که کیهان شناخت ایرانی اصل
و منشاء چینی دارد. سال بعد (۱۹۲۳) مرحوم سوسور مقاله مفصلی می نویسد درباره «نظام
کیهان شناختی ایرانی و چینی» و تشابه فراوان نظریه عناصر پنجگانه چینی و اصل بانگ و
بین را با اعتقادات زردشتی نشان می دهد. اول مقاله می نویسد که این تشابه منطقی باید
یانشی از این باشد که اصل و منشاء این هر دو نظام، چینی است و یا ایرانی و یا اینکه اصل و
منشاء ثالث دیگری وجود دارد. و در وسط مقاله، پس از مقداری بحث و گفتگویی نویسد
که منشاء چینی نظام ایرانی روشن است و ثابت شده. و در آخر مقاله چنین نتیجه می گیرد
که نظریات من ضمن تدوین این مقاله تغییر یافت و تنها نتیجه ای که می شود گرفت اینست که
اگر منشاء این حرفها از بابل نباشد حتماً از چین است.

کم و بیش می دانیم که ایرانیها تقویم خود را از مصریها گرفتند آنها البته پس از
فتح مصر و به دنبال اصلاحات داریوش (ششم و پنجم پیش از میلاد) و در این تقویم هم ماهها و
روزها اسم داشتند مثل تقویم مصریها و باز هم می دانیم که در مذهب زروانیان، آسمان و
زمین و ستاره و سال و ماه، چه اهمیتی داشته و احیاناً این مذهب در دوره هخامنشی مذهب
حاکم بوده. همه حرفها برای آنکه بدانیم که هر که با ما در افتاد و با ما در افتاد و بالاخره مرحوم
سوسور هم که از این قاعده کلی مستثنی نبود نامه ای چند ماه قبل از مرگش می نویسد و تصریح
می کند که من اول خیال می کردم که این کیهان شناخت را چینیها به ایران صادر کردند
ولی بعد فهمیدم که عکس قضیه درست است. محققان آلمانی هم به همین نتیجه رسیده اند و
حیوانات دوازده گانه هم همین را نشان می دهند. و نتیجه می گیرد که به این ترتیب عناصر

برتری و تفوق نژاد سفید به چین وارد شده است. نگفتم که دل هر ذره را که بشکافی، آفتابیت در درون بینی و خوب هم که دیده بصیرت داشته باشی شیری زیر آفتاب!

اما باوقات علامه سوسور هم قضیه ختم نمی شود: جناب پلوی مقاله ای می نویسد (۱۹۲۸) که اولاً وقتی مرحوم شاوان نوشت که منشاء این دور، ترکی است ما هیچکدام حرفه را جدی نگرقتیم و ثانیاً در زمان او اطلاعات مادر یاره، ترکستان قدیم بسیار ناقص بود و همه خیال می کردند که ترکستان چین یا تحت تأثیر ترکها بوده و یا چینها. در حالیکه امروزه علم پیشرفت کرده و در نتیجه می دانیم که در آن زمان تأثیر ترکها در ترکستان ناچیز بوده و ساکنان ترکستان تخاری بوده اند و ایرانی، اینجا و آنجا هم که در متون بودایی قرن هشتم (۷۵۹-۷۶۴) نگاه می کنیم می بینیم که می نویسند که در کشورهای غربی یعنی ایران و خاصه سغدیا سالها را به کمک دوازده نام حیوان می شمارند. وثالثاً من هم رنج و مرارت کشیده ام و پیه کرده ام که قدیمترین اشاره ای که به این دور اثنی عشری در اسناد ترکی می شود در سال ۸۴ است آنهم در نامه ای که خاقان ترکان به امپراتور چینیان نوشته.

آدم دیگری که به این قضیه پرداخته پی. تر. ای. بود برگ است که در ۱۹۴۳ مقاله ای چاپ کرده درباره «اسامی حیوانی چینی به عنوان ماده تاریخ» نوشته که بعضی از اسامی چینی چنین نشان می دهد که اسم سال تولد آدم را جزو اسم تولدش ذکر می کردند مثلاً چیزی از قبیل آقای موش هوان هو و یا سر کار علیه بانو خرس چین چو و از این قبیل.

بعد نوی تاریخ نگاه کرده و مثال گیر آورده که این اعتقاد چینی را نشان بدهد که سر نوشت و رفتار و گنتار و کردار آدمی تحت تأثیر سال تولدش قرار می گیرد و از جمله مثالهایی که می زده جناب کنفوسیوس است که در ۵۵۱ پیش از میلاد به دنیا آمده یعنی در سال سگ و به همین مناسبت هم سگها را خیلی دوست داشته و توجه خاصی به آنها می کرده. و از این مثالها یا هم می زند که بالاخره نتیجه بگیرد که این دور حیوانی را از شش قرن پیش از میلاد در چیر به کار می برده اند.

بالاخره آقای جوزف نیدهم کم و بیش وارد ماجرا شده. آقای نیدهم واقعاً کار بزرگی کرده: نشسته است و یکباره کتاب عظیمی را شروع کرده به اسم «علم و تمدن در چین» جل اولش را در ۱۹۵۴ انتشارات دانشگاه کمبریج چاپ کرده و این نگارنده تاجلد پنجم آنرا دید است. و البته یک نسخه خطی آن را هم در یکی از کتابخانه های خصوصی تهران سراغ دارم در حال نیدهم ضمن خیلی کارهای دیگر، دنبال ریشه تاریخی عناصر پنجگانه اصول دوگانه می گردد. راجع به عناصر پنجگانه می نویسد که کار ساده است: قضیه مال قرا چهارم پیش از میلاد است و کار کار تسوین است که یکی از بنیان گزاران واقعی فکر علمی د چین است و تقریباً بین ۳۵۰ تا ۲۷۰ پیش از میلاد زندگی می کرده. اوست که این نظریه را ساخته و پرداخته آنها با استفاده از عقاید و افکاری که از حد سال پیش از او در ایالات چی و یو رواج داشته. و بعد می نویسد که شاید «عنصر» معادل زیاد خوبی برای کلمه چینی نباشد چون عنصر مفهوم ثابتی را به ذهن می رساند در حالیکه لفظ چینی بیشتر حکایت از حرکت می کند: غرض از این پنج عنصر پنج مساده اصلی نبوده بلکه پنج جریان و روانه اصلی بوده. بالاخره این نظریه را با نظریه یونانی عناصر اربعه مقایسه می کند و نتیجه می گیرد که

این دو بهم ربطی ندارند.

چینیان کم کم هر چیزی را که می شد پنج تا پنج تا تقسیم کرد با این پنج عنصر در رابطه گذاشتند و هر یک را مظهر یکی از عناصر پنجگانه دانستند: فصول سال، چهار جهت اصلی، مزها، بوها، نت های موسیقی، ستاره ها، هوا، انواع حکومت، قسمتهای بدن، غلات، حیرانات اهلی و غیره. همه پنج تا پنج تا تقسیم شدند که هر کدام مظهر یکی از عناصر باشند، مثلاً، زمستان و شمال و شوری و بوی گندیدگی، ماه و عطارد و باران و سامعه و آرایش و کار و بیا و ترازو و خوک و ارز و استخوان بدن و گوش و ترس همه مظهر عنصر آب هستند و قس علیهذا.

آقای نیدهم بعد از نظریه بین و یانگ صحبت می کند. می گوید بهتر است آنها را دو نیروی اصلی بخوانیم و نه دو اصل. این نظریه در اول قرن چهارم پیش از میلاد تدوین شده. بین یعنی طرف سایه و یانگ یعنی طرف آفتابی تپه یا خانه. بین سردی است و سرما و ابر و باران و زنانگی و هر چه داخلی است و تاریک مثل زیر زمین و آب انبار و یانگ، آفتاب است و گرما و بهار و مردی و ماههای تابستان.

عده ای هم بر اساس تشابه ظاهری بین و یانگ و ثنویت زردشتی گفته اند که این بین و یانگ هم وارداتی است و آنهم واردات از ایران (زردشت ومانی و غیره). اما که اولاً این تشابه سطحی است، در دین زردشت، تاریکی ذاتاً بد است و روشنی ذاتاً خوب. اما یانگ و بین چینی، دو جنبه مکمل و مستقل وجود است و هدف فلاسفه بین یانگی پیروزی روشنی نیست بلکه حصول به یک تعادل کامل این دو اصل، در زندگی انسان است. چینی دنبال این است که در همه چیزها، یک هماهنگی و یگانگی باطنی را پیدا کند و نه جنگ و مبارزه را.

ثانیاً استدلال مرحوم سوسور، چه آنجا که می گوید چینیان از ایرانیان گرفتند و چه آنجا که می نویسد ایرانیان از چینیان گرفتند بیشتر بر این اساس است که اغلب تاریخ تدوین متنها قدیمی را خیلی قدیم تر از واقع تعیین کرده است و مثلاً بدون کوچکترین تردیدی در باره هزاره سوم پیش از میلاد نتیجه گیری کرده است! [وجه علامه ای!]

ثالثاً هم افکاری به این سادگی به راحتی ممکن است که به صورت مستقل و جداگانه در چندین تمدن به وجود آمده باشد و هیچ هم بعید نیست که بین و یانگ مظاهر مثبت و منفی تجربه جنسی خود آدم باشد (زن و مرد).

در جای دیگری آقای یانگ هم می نویسد که در حدود قرن دوم و سوم پیش از میلاد، نظریه بین و یانگ و پنج عنصر رواج فراوان گرفت. در دوره هانها (دو قرن پیش از میلاد تا دونون بعد از میلاد) یک سوم تا یک چهارم کتابهایی که در بخش کتابشناسی «تاریخ سلسله قدیم هان» ذکر شده راجع به این نظریه است اما رونق نظریه بعد از دوره هانها شروع شد و آنوقت بود که به هر یک از این دو اصل و آن پنج عنصر یک معنی اخلاقی دادند و به این ترتیب چهار چوبی درست کردند که به کمک آن می توانند مقاصد پدیده های ما بعد الطبیعی را در آسمان، زمین، فصول، غلات، حکومت، پیدایش و سقوط دولتها، مرگ و زندگی، فقر و فراوانی... بخرانند. از حرکت ماه و خورشید تا زندگی خصوصی افراد، همه چیز را می شود از این طریق تفسیر کرد و این نظریه عمیقاً در ذهن آدمهای عادی وارد شد.



آقای نیدهم بالاخره به قضیه تقویم می‌رسد و می‌نویسد که تقویم چیزی نیست جز طریقه‌ای برای ترکیب روزها به صورت دوره‌هایی که برای زندگی «مدنی و وظایف مذهبی و فرهنگی» مفید باشد و بعد می‌نویسد که نور و روشنایی که در اختیار بشر است تا بعضی است از ماه قمری و سال شمسی و تمام اشکال قضیه اینست که ماه قمری ۲۹/۵۳۰۵۸۷۹ روز طول می‌کشد و سال خورشیدی یا شمسی ۳۶۵/۲۴۲۱۹ روز بنا بر این با تقویمهایی که بر اساس ماه قمری باشد رسیدن فصول چهارگانه سال را نمی‌شود پیش‌بینی کرد و با تقویمهایی که بر اساس سال شمسی باشد موقعیت ما را که در ادواری که هنوز روشنایی ممنوعی رواج نداشته برای آدمیان اهمیت زیادی داشته است. بنابراین همه قضیه تقویم سازی عبارت از این است که راه‌حلی برای مسأله‌ای غیر قابل حل پیدا کنند و اهمیت مسأله از نظر علمی ناچیز است.

آقای نیدهم بعد از این حرفها به شرح تقویم چینها می‌پردازد و می‌نویسد با اینکه روز به روز بر شماره نوشته‌های موجود درباره تقویم چینی افزوده می‌شود ولی ما فکر می‌کنیم که اهمیت مسأله بیشتر از نظر تاریخی و باستان‌شناسی باشد تا از نظر علمی. و بعد شرح می‌دهد که قدیمترین طریقه روزشماری در فرهنگ چینی، اصلاً نه به خورشید بستگی داشته و نه به ماه. طریقه چینها همان نظام ادواری شصتی (یا به قول الن بیگستینی) است که از ترکیب دوازده حرف (به اصطلاح شاخه یا «چیه») و یک رشته ده تایی (به اصطلاح تنه یا «کان») به وجود می‌آید. بعد از تمام شدن شصت تا، دوبار دورستینی از اول شروع می‌شود. در دوره چنگ (از ۱۵۲۰ تا ۱۰۳ پیش از میلاد) از این دور برای روزشماری استفاده می‌کردند. در حال این حروف در دوهزار سال پیش هم رواج داشته. استفاده از آنها برای شمارش سالها از دوره هان شروع شده (در حاشیه نقل قول می‌کند از یکی که سال شروع استفاده را سال چهارم میلادی می‌داند و از یکی دیگر که نمونه‌ای از به کار بردن این طریقه را دو سال نهم میلادی به دست می‌دهد) و از آن زمان تا عصر جدید این طریق مرتب به کار رفته. شش دور ستینی کم و بیش بایک سال خورشیدی هماهنگی داشته، دور شصت روزه را هم به شش دور روزه تقسیم می‌کردند و این طریق هنوز در دهات چینی رواج دارد. هفته هفت روزه از مستحذات است و استعمال آن در چین، از دوره سلسله سن (۱۲۷۹-۱۶۰) بعد از میلاد عقب‌تر نمی‌رود. در تمدنهای امریکایی پیش از کریستف کلمب هم یک گاهشماری وجود دارد که خیلی شبیه همین گاهشماری چینی‌هاست.

نظریه متداول این است که این ده تا اسم کان از ترکیب پنج عنصر با پنج تا ثنویت بین یانگی به وجود آمده. اما این نظریه درست نیست. چون این اسامی پیش از پیدا شدن نظریات چو به وجود آمده. محتمل‌تر این است که این اسامی، اسامی روزهای هفته ده روزه بوده است.

اما دوازده تا چیه را از خیلی قدیمها، چینها برای نامگذاری ماههای دوازده گانه سال خورشیدی به کار می‌برده‌اند و در موارد دیگر و از جمله برای نامگذاری دوازده ساعت صدریست دقیقه‌ای روزیست و چهار ساعت ماه (این روزهای دوازده ساعتی از دوره هانها «دو قرن پیش از میلاد» به بعد پیدا شده و شاید هم از دوره چو «۱۰۳۰ تا ۲۲۱ پیش از میلاد». در حال از قرن

چهارم با سوم پیش از میلاد، این اسامی چیه را بر دوازده ساعت صدویست دقیقه‌ای گذاشته‌اند. این تقسیم‌بندی اثنی عشری بیشک از بابل قدیم ریشه می‌گیرد که روز و شب را به دوازده ساعت دوساعته تقسیم می‌کردند و ممکن است چینها هم این تقسیم‌بندی را از بابلیان گرفته باشند. در یکی از ادوار قدیم (آقای بودبرگ خیال می‌کند از حدود قرن ششم پیش از میلاد) این تقسیم‌بندی اثنی عشری با یک دور حیوانی ترکیب شد. بحث مفصلی میان دانشمندان اعم از شرقی و غربی بود درباره منشأ این ترکیب. بعضیها به همراه شاوان و بول عقیده دارند که چینها، این اسامی را از اقوام ترک‌نژاد خود گرفته‌اند و یا از اقوام خاور میانه قدیم و بعضی دیگر هم مثل سوسورکوش دارند که نشان دهند اصل و منشأ این دور، صد درصد چینی است. (آقای نیدهم در حاشیه اضافه می‌کند که حالا عقیده دوم را بیشتر قبول دارند خاصه از موقعی که آقای پلوی در متن‌های دوره هان هم اشاره‌ای به این ادوار پیدا کرده است. آقای بازن هم به مؤلف گفته است که حالا دیگر اظهار من الشمس است که ترکان آسیای مرکزی اطلاعات خود را در زمینه گاهشماری از چینها گرفته‌اند).

بعد از همه این حرفها، آقای نیدهم می‌نویسد که دلائل طرفین را باید با توجه به اطلاعات جدیدی که درباره تاریخ تحریر متن‌های مختلف به دست آورده‌ایم دوباره بررسی کرد و در هر حال، تا آنجایی که قضیه مربوط به تاریخ علوم می‌شود هر کسی که این دور حیوانی را اختراع کرده است خوشا به حالش. اهمیت قضیه فقط از نظر باستان‌شناسی است و قوم‌شناسی (و در حاشیه اضافه می‌کند که البته حل صحیح مسأله دور حیوانی ممکن است به روشن شدن چگونگی انتشار و اشاعه افکار ماقبل علمی در میان اقوام قدیم کمک فراوان نماید). مشخص کردن سالها با اسامی حیوانی در میان بسیاری از فرهنگهای آسیائی مانند مغولی، تبتی و چینی هنوز هم رواج دارد. و در زمان انقلاب چین در ۱۹۱۱، عده‌ای از وطن پرستان که گاهشماری منچو را به کنار گذاشتند و نخواستند سالنامه میلادی غربی را بپذیرند دور دوازده ساله را اسامی گاهشماری خود ساختند: بیش از چهار هزار سال در تاریخ خود به عقب رفتند و آغاز سلطنت امپراتور افسانه‌ای خود هوانگ‌تی را سرآغاز تاریخ خود دانستند و از آن زمان به بعد را به کمک دور شصت ساله شمردند و گفتند که سال ۱۹۱۱ میلادی معادل سال ۴۶۰۹ تاریخ چینی است و از آن پس را به کمک دور دوازده ساله شمردند و هر سالی را به اسم خودش. هر چند که سون یا تسن که جمهوری چین را بنیان گذاشت گاهشماری میلادی را تقویم رسمی چین اعلام کرد اما گاهشماری ابداعی ۱۹۱۱ هم به زندگی خود در میان مردم ادامه داد. و به این ترتیب است که هم اکنون سال ۴۶۷۰ تقویم چینی است که خود سال موش است و قدرتی خداوندگار آنکه این سال موش در روز جمعه سیزدهم به انجام می‌رسد تا سال ۴۶۷۱ تقویم چینی که سال گاو است شروع شود.

و تمام شد این خزعبلات و این مجملی بود از داستانی میهنی پرهیجان و سراسر زد و خورد که در این سال نیک فال خیریت مال سیچقان ٹیل هزار و سیصد و پنجاه و یک شمسی هجری مطابق با هزار و سیصد و نود و دو قمری و هزار و نهصد و هفتاد و دو میلادی و چهار هزار و ششصد و هفتاد و چینی به رشته تحریر درآمد تا مگر موجب حسرت فرزندان آدم ابوالبشر گردد. و قدر علامکان بیشتر شناسند والسلام علی من اتبع الهدی.